هو العلیم

لطف خدا در اجازه دعا نمودن به بندگان

شرح دعای افتتاح ـ مجلس چهارم

بیانات
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ محمّدٍ و آله الطّاهرين

و لعنةُ اللَه علىٰ أعدائهم أجمعين مِن الآنَ إلىٰ قيامِ يوم الدّين

و أيقَنتُ أنّكَ أنتَ أرحَمُ الرّاحمينَ فى مَوضعِ العفوِ و الرَّحمة، و أشَدُّ المُعاقِبينَ فى مَوضعِ النَّكالِ و النَّقِمة، و أعظَمُ المُتَجَبِّرينَ فى مَوضعِ الكِبرياءِ و العَظَمة.

«من يقين دارم كه تو داراى رحمت و منّت هستى در موضع عفو و رحمت، و معاقب هستى در موضع انتقام و پاداش، و جبّار و عظيم هستى در جايى كه با كبريائيّت و سلطنت و عظمت و بزرگوارىِ تو برخورد و مبارزه مى‌شود.»

پروردگارا، وقتى تو را به اين صفات ياد كردم و حمد و ثناى تو را بر اساس اين صفات جمال و جلالت ذكر كردم، حال از تو تقاضاهايى دارم:

اللَهمَّ أذِنتَ لى فى دُعائِكَ و مَسألتِكَ؛ فَاسمَعْ يا سَميعُ مِدحَتى، و أجِبْ يا رَحيمُ دَعوَتى، و أقِلْ يا غَفورُ عَثرَتى! فكَمْ يا إلَهى مِن كُربةٍ قد فَرَّجتَها، و هُمومٍ قد كَشفتَها، و عَثرةٍ قد أقَلتَها، و رحمةٍ قد نَشرتَها، و حلقةِ بلاءٍ قد فَكَكتَها!

«خداوندا! تو به من اذن دادى كه تو را بخوانم و از تو سؤال و خواهش كنم. حال كه به من اذن دادى؛ پس اى خداى شنوا، بشنو اين مدحى كه از تو مى‌كنم! و اى پروردگار رحيم و مهربان، اجابت كن و ردّ مكن دعايى را كه مى‌كنم و تو را مى‌خوانم! و اى پروردگار آمرزنده، در گذر از گناه و لغزش من!

گناهانى از من سر زده، و خطرات و لغزش‌هايى براى من پيدا شده، و گرفتارى‌ها و غمومى مرا احاطه كرده، و بلاهايى از هر طرف مرا در پوشش خود گرفته است كه تو به رحمتِ رحيميّتت مرا شامل شدى، و از همهٔ گناهانم گذشتى، و مرا از همهٔ خطرات و لغزش‌ها نجات دادى، و دست مرا در آن نقاط سخت و خطرناک گرفتى!»

پس براى تو يک امر بديع و بى‌سابقه نيست؛ كارِ تو اين است! و چون رويّه و روش تو اين است، از تو تقاضا مى‌كنم كه اين تقاضاى مرا هم بپذيرى و اين مدح مرا قبول كنى و اين چيزهايى را كه از تو مى‌خواهم به منصّهٔ اجابت برسانى!

لطف خدا در اجازهٔ دعا نمودن به بندگان

اللَهمّ أذِنتَ لی فی دُعائِکَ و مَسألَتِکَ؛ «تو به من اذن دادی که بیایم و از تو بخواهم!»

اگر خدا اذن نداده بود چه می‌شد؟ انسان اجازهٔ دعا نداشت؛ او بنده است و خدا مولا است، و این مولا به این بنده اجازه نمی‌دهد که: تو بیا و عرض حاجت به آستان مقدّس ما بیاور! بلکه خودت باش و خودت و انانیّت و نفس خودت! هیچ راهی به ما نداری؛ تو بندهٔ ما هستی و ما مولا، بنده را با مولا چه‌کار؟! خاك را با خورشید چه‌کار؟! «أینَ التّرابُ و رَبُّ الأربابِ؟!»[1] ما را از خاك ـ پست‌ترین چیز ـ آفریدی؛ و تو هم ربُّ‌الأربابی، از همهٔ ارباب‌ها بالاتر و از همهٔ پروردگارها پرورنده‌تر هستی، و ربوبیّتت از همهٔ رَب‌ها شدیدتر و بیشتر و عظیم‌تر است. بنابراین اگر به ما اذن نمی‌دادی، این عین واقع بود؛ نه اینکه اذنی که ما داریم تا دعایی و مسئلتی از تو کنیم، حقّی است برای ما! نه، هیچ حقّی نیست! بلکه فقط مرحمت و لطف تو است که این اذن را به ما دادی.

اذن تکوینی و تشریعی خداوند به بندگانش برای دعا نمودن در هر زمان و شرایطی

و اذن تو در دو مرحله است: یکی در مرحلهٔ تکوین، و یکی هم در مرحلهٔ تشریع؛ که هر وقت دلتان می‌خواهد، بگویید: یا اللَه! زمان و مکانی برایش قرار ندادی، کیفیّت و وضعیّت و موقعیّت خاصّی برایش قرار ندادی.

انسان نصف‌شب خدا را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: یا اللَه! در روز می‌گوید: یا اللَه! وقت خاصّی ندارد. در حرکت می‌گوید: یا اللَه! در سکون می‌گوید: یا اللَه! در مشهد می‌گوید: یا اللَه! در طهران می‌گوید: یا اللَه! در مکّه می‌گوید: یا اللَه! در افغانستان می‌گوید: یا اللَه! در طیّاره می‌گوید: یا اللَه! در کشتی می‌گوید: یا اللَه! در هر جایی، مغرب یا مشرق می‌گوید: یا اللَه!

عجیب این است که خدا به ما اذن داده که هرجا بگوییم و او هم هر وقت که بگوییم، می‌شنود! این، عجب رادار و عجب تلگراف و عجب بی‌سیمی است که هر وقت و هرجا و از هر گوشه بگوییم: یا اللَه! او فوراً می‌شنود و بله هم می‌گوید!

و این نه فقط اختصاص به ما دارد، بلکه برای همهٔ افراد است؛ نه فقط همهٔ افراد، بلکه همهٔ حیوانات و جنّ و انس و ملک و ماهی‌های زیر دریا و پرندگان فراز آسمان. اینها همه در اصلِ وجود و سرّشان به پروردگار متّصل‌اند، و در حدود إنّیّات و ماهیّات خود، می‌خواهند و تقاضا می‌کنند؛ و او هم إفاضهٔ وجود می‌کند.

پس اذن هم در مرحلهٔ تشریع است و هم در مرحلهٔ تکوین. امّا در مرحلهٔ تشریع، به ما اجازه داده

---

[1] عبارتی است مشهور در لسان اهل علم. *الله شناسی*، ج ۱، ص ۸۸: «خاک را چه مناسبت با پروردگار پرورش‌دهندگان؟!»

است که همیشه بگوییم: یا اللَه! و همیشه نماز بخوانیم، و نماز اختصاص به زمان خاصّی ندارد.

استحباب أکید نمازهای نافله

آن نماز واجبی که انسان می‌خواند، برای اقلّ مأمومین و اضعف مأمومین است. در روایت داریم که رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود: «این هفده رکعتی را که خدا واجب کرد به خاطر ضعفاء و اضعف مأمومین است.»[1] چون از زن و مرد و ضعیف و قوی دیگر کسی نیست که از عهدهٔ این هفده رکعت برنیاید، و همه برمی‌آیند؛ لذا واجب شد. امّا برای کسانی که می‌توانند راه را بیشتر طی کنند، مستحبّ مؤکّد است که نوافل را بجا بیاورند و باید دو برابر این مقدار نوافل بخوانند.[2] و نوافل هم خیلی مهم است؛ مکتوبه است، یعنی نوشته شده است! مثل: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾[3] و ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ ... ٱلْوَصِيَّةُ﴾[4]. اینها را می‌گویند: نوافل مکتوبه یعنی نوشته شده، باید بجا بیاوری!

روایتی بسیار مهم از حضرت صادق علیه السّلام راجع به نمازهای نافله

روایتی داریم از حضرت صادق علیه السّلام که:

شخصی می‌گوید: یا بن رسول اللَه! نوافلی که باید بجا بیاورم هیچ، نوافلی هم از من فوت شده، چه کار کنم؟ حضرت فرمودند: «باید قضا کنی!»

دو مرتبه گفت: زیاد است، من نمی‌توانم قضا کنم، چه کار کنم؟ حضرت فرمودند: «قضا کن!»

باز گفت: چه کار کنم؟ حضرت فرمودند: «باید قضا کنی!»

گفت: حالا اگر قضا نکنم، تصدّق کنم و کفّاره بدهم؟ حضرت فرمودند: «بده!»[5]

و لذا مؤمنین و آن افرادی که اهل مراقبه هستند اصلاً بین نماز واجب و نافلهٔ مکتوبه تفاوت نمی‌گذارند، و همهٔ این پنجاه و یک رکعت جزء نمازهایی است که به‌طور وظیفه بجا می‌آورند.

حکمت عدم وجوب نمازهای نافله

خب خداوند این را به عنوان مستحب قرار داد، امّا چرا واجب نکرد؟ چون اگر واجب می‌کرد که نمی‌شد؛ آخر او پیغمبر رحمةٌ للعالمین است، و تکلیف او هم بر اساس حکمت است، و شریعت او هم

---

[1] *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ٤٥١.

[2] *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ٦٤٩:

«عن أبی‌الحسنِ الرِّضا علیه السَّلامُ، قالَ: "... إنَّ اللَهَ تَعالیٰ إنَّما فَرَضَ علَی النّاسِ فی الیومِ و اللَّیلةِ سبعَ عَشرَةَ رَکعَةً، من أتیٰ بها لم یسألهُ اللَهُ عَزَّوَجَلَّ عَمّا سِواها، وَ إنَّما أضافَ رسولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ علیه و آلِه و سلّم إلیها مِثْلَیْها، لیتمَّ بالنَّوافِلِ ما یَقَعُ فیها من النُّقصانِ."»

[3] سوره بقره (٢) آیه ١٨٣. *أنوار الملکوت*، ج ١، ص ٢٧: «بر شما روزه داشتن واجب شد!»

[4] سوره بقره (٢) آیه ١٨٠.

[5] *من لا یحضره الفقیه*، ج ١، ص ٥٦٨.

شریعت سمحهٔ سهله، یعنی آسان است. آن‌وقت اگر پنجاه و یک رکعت را بر همه واجب کند؛ آن دختری که تازه بالغ می‌شود و آن پیرمرد ضعیف و رنجور و آن مریض باید پنجاه و یک رکعت نماز بخوانند! نه اینکه غیر ممکن است، اگر غیر ممکن باشد و متعذّر باشد که به او تکلیف نمی‌شود، بلکه متعسّر و مشکل است؛ ولی این تکلیف مشکل هم برداشته شد:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَا رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ﴾.[1]

این دعایی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در شب معراج کرد و پذیرفته شد و این نمازهای مستحبّی، مستحبّ شد؛ و الاّ اگر پیغمبر تقاضا نمی‌کرد، واجب می‌بود.[2و3]

مصادیقی از تکالیف بسیار سخت شرایع سابق

کما اینکه برای اُمَم سالفه، تکالیف سخت‌تری از این تکالیفی که ما داریم، بود. مثلاً در میان قوم موسی بعد از اینکه دیگر گوساله‌پرست شدند و حضرت موسی از کوه طور آمد، خداوند برای کفّارهٔ گناه آنها و برای قبولی توبهٔ آنها نگفت که: بایستید رو به قبله و رو به بیت‌المقدس و دعا کنید تا خداوند شما را

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۲۸٦. *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۵۹:

«ای پروردگار ما! ما را مورد مؤاخذهٔ خود قرار مده، اگر ما در امری از امور نسیان کردیم و فراموش نمودیم یا آنکه خطا و اشتباه کردیم! ای پروردگار ما! کارهای سخت و مشکل را بر عهدهٔ ما قرار نده، از آن کارهای سخت و مشکلی که بر امّت‌های پیامبرهای گذشته قرار دادی! ای پروردگار ما! بر ما تحمیل مکن کارهایی را که ما طاقت حمل آن را نداریم!»

[2] جهت اطّلاع بیشتر بر مسئلهٔ لزوم قدرت در تحقّق تکالیف إلهیّه، رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۵۷.

[3] *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ٤۵۱:

«ثمّ مَضیٰ حتّی إذا انتهیٰ حیث انتهیٰ، فُرِضَت علیه الصّلاةُ خمسون صلاةً. (قال:) فأقبل علیٰ موسی فقال: "یا محمّد، کَم فُرِض علیٰ أُمّتِك؟" قال: "خمسونَ صلاةً." قال: "اِرجِع إلیٰ ربِّك فاسألْهُ أن یُخفِّفَ عن أمّتِك!"

(قال:) فرَجَع، ثمّ مَرَّ علیٰ موسی فقال: "کَم فُرِض علیٰ أمّتِك؟" قال: "کذا و کذا." قال: "فإنَّ أمّتَك أضعفُ الأُمَم، اِرجِع إلیٰ ربِّك فاسألْه أن یُخفِّفَ عن أمّتِك! فإنّ کنتُ فی بنی‌إسرائیل فلم‌یکونوا یُطیقون إلّا دونَ هذا."

فلَم‌یَزَل یَرجِعُ إلیٰ ربّه عزّوجلّ حتّیٰ جَعَلها خمسَ صلواتٍ. (قال:) ثمّ مَرّ علیٰ موسی فقال: "کَم فُرِض علیٰ أمّتِك؟" قال: "خمسُ صلواتٍ." قال: "اِرجِع إلیٰ ربّك فاسألْه أن یُخفِّف عن أمّتِك!" قال: "قد استَحیَیتُ من ربّی ممّا أرجِعُ إلیه!"»

"هنگامی که رسول خدا به معراج رفتند و معراج ایشان در جایی که باید، به انتها رسید، پنجاه نماز بر آن حضرت واجب شد. در بازگشت با حضرت موسی مواجه شدند، عرض کرد: ای محمّد، چند نماز بر امّت واجب شد؟ فرمود: پنجاه نماز. عرض کرد: امّت تو ضعیف‌ترین امّت‌هاست، به‌سوی پروردگارت بازگرد و از او بخواه به امت تخفیف بدهد؛ چراکه من در میان بنی‌اسرائیل بودم و آنها طاقت نمی‌آوردند مگر به کمتر از این مقدار.

پس حضرت پیوسته به‌سوی خداوند عزّوجلّ بازمی‌گشت تا اینکه خداوند تعداد نمازها را پنج نماز قرار داد. باز آن حضرت بر حضرت موسی عبور نمود، عرض کرد: چند نماز بر امّت واجب شد؟ فرمود: پنج نماز. عرض کرد: به‌سوی پروردگارت بازگرد و از او تقاضا کن که به امّت تخفیف بدهد. فرمود: من از پروردگارم حیا می‌کنم که دوباره به‌سوی او بازگردم." (محقّق)

بیامرزد؛ گفت: «شمشیرها را برهنه کنید و به جان همدیگر بیفتید و خودتان را بکشید!» با این گناهی که شما انجام دادید دیگر باید خودتان را بکشید و نفْستان را نابود کنید! امر پروردگار است! و توبه در صورتی قبول می‌شود که همدیگر را بکشید. هفتاد هزار نفر در یک صحرای بی‌پایان با شمشیرها به جان همدیگر افتادند، این او را می‌کشت، او این را می‌کشت، ضجّه و ناله و گریه؛ تا اینکه توبهٔشان قبول شد و تکلیف برداشته شد.

آیهٔ قرآن در سورهٔ بقره است: ﴿فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمۡ فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾[1]. [2] امّا برای ما چنین کاری نکرده و هم‌چنین تکلیفی هم نکرده است که اگر شما فلان گناه را کردید حتماً بایستی خودتان را بکشید! اینها همه به برکات نفس نفیس رسول خدا است که بر امّت تخفیف کرده است.

سیره و ممشای رسول خدا در برداشتن حرَج و سختی از احکام

در سفر حجّةالوداع که رسول خدا برای حج آمد، هر کس هر مسئله‌ای از پیغمبر سؤال می‌کرد: اینجا اشتباه کردم، آنجا اشتباه کردم، اینجا چه‌کار کردم؛ حضرت می‌فرمود: «إمضِ و لا حَرَج؛[3] حرجی نیست!»

الآن فقها خیلی اشتباهات مهمی می‌کنند و خیلی دستورات اشتباهی می‌دهند! مثلاً این وقوف در عرفاتی که می‌گویند: حتماً بایستی به این کیفیّت باشد! اوّل که این‌طور نبود، اوّل واجب بود که از ظهر بمانند تا به غروب. بعد بعضی‌ها ظهر نرسیدند، و یک ساعت به غروب ــ مسمّای وقوف ــ رسیدند؛ حضرت فرمودند: «و لا حَرَج!» بعضی از ظهر تا غروب نرسیدند و شب آمدند و فقط مشعر را درک کردند، از رسول اللَه سؤال

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ٥٤.

[2] *تفسیر القمی*، ج ۱، ص ٤٧؛ *المیزان*، ج ۱، ص ۱۹۰:

«قال علیّ علیه السّلام: "إنّ موسیٰ لمّا خرَج إلَی المیقات و رجَع إلیٰ قومِه ــ و قد عَبَدوا العِجلَ ــ قال لهم موسیٰ: ﴿يَٰقَوۡمِ إِنَّكُمۡ ظَلَمۡتُمۡ أَنفُسَكُم بِٱتِّخَاذِكُمُ ٱلۡعِجۡلَ فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمۡ فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ عِندَ بَارِئِكُمۡ﴾.

فقالوا له: "کیف نقتُل أنفسَنا؟!" فقال لهم موسیٰ: "اُغدُوا کلُّ واحدٍ منکم إلیٰ بیت المَقدِس و معه سکّینٌ أو حدیدةٌ أو سیفٌ! فإذا صَعَدتُ أنا مِنبرَ بنی‌إسرائیل، فکونوا أنتم مُلتثمین لا یعرِفُ أحدٌ صاحبَه؛ فاقتُلوا بعضُکم بعضًا!"

فاجتمعوا سبعین ألف رجل ممّن کان عَبَدوا العجلَ إلیٰ بیت المَقدِس، فلمّا صلّیٰ بهم موسی و صعَد المنبرَ، أقبل بعضُهم یقتُل بعضًا، حتّیٰ نزل جبرائیل فقال: "قُلْ لهم یا موسی: إرفَعوا القتلَ! فقد تاب اللهُ لکم." فقُتِل منهم عشَرةُ آلافٍ و أنزَلَ اللهُ: ﴿ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ عِندَ بَارِئِكُمۡ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ﴾."»

[3] جهت اطّلاع بیشتر از مفادّ حدیث «لا حَرَج» رجوع شود به *امام شناسی*، ج ٦، ص ۲۲۱.

کردند؛ فرمودند: «لا حَرَج!»

اینها همه لا حرج‌هایی است که رسول خدا فرموده است. و الاّ اگر تکلیف بود، کسی که از اوّل ظهر به عرفات نمی‌رسید و حتّی پنج دقیقه دیرتر می‌رسید، حجّش باطل بود و باید دو مرتبه به حج می‌آمد؛ یا اینکه اگر اضطراری یا اختیاری، مسمّای وقوف را در روز درک نمی‌کرد و شب به مشعر می‌رسید و آن را درک می‌کرد، باید می‌گفتیم: باطل است! و إلیٰ ماشاءاللَه مسائلی در باب صلات و زکات و حجّ و صوم و اینها داریم که مدام می‌فرمودند: عیب ندارد! عیب ندارد! عیب ندارد! اگر خدا می‌گفت: «همه عیب دارد!» چه کسی می‌توانست حرکت کند؟

نعمت بزرگ دین آسان و سهل، حاصل زحمات و مرارت کشیدن‌های رسول خدا

پس رسول خدا ما را از یک راه روشن و مستقیم حرکت می‌دهد و خودش مدام آشغال‌ها را جمع می‌کند، خار و خاشاک‌ها را جمع می‌کند، و مدام راه را نشان می‌دهد و مدام خودش عرق می‌ریزد، و در شب معراج و در نیمه‌های شب دعا می‌کند و نمازهای طولانی می‌خواند و مرارت‌ها می‌کشد؛ برای اینکه راه را برای ما روشن کند. یک دین سهلِ سمحه به دست ما داده و ما قدرش را نمی‌دانیم، آن‌وقت منّت گردن او می‌گذاریم که ما مسلمانیم و ما شیعه هستیم و چنین و چنان! و چه نعمت بزرگی است همین آسان بودن!

رضوان خدا در نماز اوّل وقت، و غفران و گذشت خدا از نماز آخر وقت

نماز در اوّل وقت واجب است؛ «أوّلُ الوقت رضوانُ اللَه، و آخِرُ الوقت غفرانُ اللَه!»[1] کسی که نمازش را دیر بخواند و آخر وقت بخواند، کأنّه گناهی انجام داده و باید نماز را به‌عنوان غفران و گذشتی که پروردگار از او می‌کند، بجا بیاورد؛ نماز آخر وقت و نمازی که از وقت بگذرد، رضوان نیست. ولی او نیامد این را واجب کند؛ گفت: حالا اگر باز هم نتوانستی، آخر وقت بخوان! یک بهره‌ای ببر دیگر! سفره افتاده و صاحب منزل هم تمام افراد را دعوت کرده است، و باید اینها از اوّل سفره بیایند و از همهٔ غذاها بخورند و سیر بشوند و اشباع بشوند. حالا یکی تنبلی می‌کند و دیر می‌آید و آخر سر مثلاً به ته‌دیگش یا به نان و پنیر و یا به نان و سرکه‌اش می‌رسد؛ او می‌گوید: باز هم بیا و بخور! حالا که سفره افتاده است، تو هم نا امید برنگرد. افرادی که در نماز کوتاهی می‌کنند و در اوّل وقت نمی‌خوانند و به بعد می‌اندازند، اینها همین است!

---

[1] *فقه الرّضا* علیه السّلام، ص ۷۱؛ *بحار الأنوار*، ج ۷۹، ص ۳۴۹:
«قال علیه‌السّلام: "إعلَم أنّ لكُلّ صلاةٍ وقتَينِ: أوّلٌ و آخِرٌ؛ فأوّلُ الوقتِ رضوانُ اللَه و آخِرُه عفوُ اللَه.
و نَروی أنّ لكُلّ صلاةٍ ثلاثةَ أوقاتٍ: أوّلٌ و أوسطُ و آخِرٌ؛ فأوّلُ الوقتِ رضوانٌ الله و أوسطُه عفوُ الله و آخِرُه غفرانٌ الله، و أوّلُ الوقت أفضلُه. و ليس لأحدٍ أن يتَّخذ آخِرَ الوقت وقتًا، و إنّما جُعِلَ آخِرُ الوقت للمريضِ و المُعتَلِّ و المسافر."»

اینها از آن مطالب درجه اوّل بهره نمی‌برند؛ این حکم غفران بر آنها دارد. حالا که تو می‌گویی من مسلمانم، باید از این سفره بخوری! هر کسی که اسلام می‌آورد و نماز می‌خواند، پیغمبر که او را با کشتن و... تنبیه نمی‌کرد! بعضی‌ها کارهایی زشت می‌کردند و اصحاب می‌گفتند: «اجازه بده او را بکشیم!» حضرت می‌فرمودند: «من مأمور نیستم؛ او نماز می‌خواند!»

در مدینه سه نفر بودند که اینها جزء مُخَنَّثین معروف بودند. یکی از اینها در چادر و در نزدیکی پیغمبر مطالبی را از یک زن به مردی گفت که: شما وقتی طائف را گرفتید، حتماً بروید سراغ آن دختر و او را بگیرید! او قد و بالایش چنین است، مویش چنان است! و تمام جزئیّات بدنش را شرح داد. حضرت اوقاتشان خیلی تلخ شد و گفتند: «عجیب! عجیب! این خبیث عجب حرف‌های بدی می‌زند!» و او را از مدینه بیرون کردند و گفتند: «برود بین مکّه و مدینه در یک جایی زندگی کند!» و چون او غلام و برده بود، و مردیّ نداشت؛ فلذا حضرت فرمود: «اصلاً او خطر است! اگر او در بین زنان عبدالمطّلب بیاید خطر است! این مرد خبیث است!»

هرچه اصحاب گفتند: آقا اجازه بدهید اصلاً او را بکشیم! فرمودند: «من مأمور نیستم او را بکشم.»[1]

پیغمبر این‌طور بودند که در مجازات به حداقل اکتفا می‌کردند. حالا که این مرد این‌طور است، برود در یک ناحیهٔ دوری زندگی کند که جامعه از وجود او خراب و کثیف نشود، و زن‌ها و مردها مبتلا به افکار باطل او نشوند؛ و در عین حال چون نماز هم می‌خواند، محترم است و ما هم اجازهٔ کشتن او را نداریم. این می‌شود یک شریعت سمحهٔ سهله.

نعمت بزرگ اسلام در اجازهٔ برقراری ارتباط با خدا در هر زمانی و مکانی

این خیلی نعمت بزرگی است که خدا به انسان اجازه داده که همیشه با او صحبت کند! امّا اگر بنا بود که نماز ما هم یک وقت خاصّی داشته باشد، باید مثلاً مانند نصاریٰ در روزهای یک‌شنبه، آن هم فقط در کلیسا نماز می‌خواندیم. نصاریٰ نمی‌توانند در خارج از کلیسا نماز بخوانند و نمازشان باطل است؛ روز شنبه هم نمازشان باطل است؛ اصلاً عبادت ندارند! عبادتشان فقط روز یک‌شنبه و آن هم در خصوص کلیسا و آن هم همان عبادتی که رو به مشرق می‌ایستند و جملاتی می‌گویند به نام خدایان سه‌گانه: أب و ابن و روح‌القدُس.

تعالیم اسلام به استمداد از اسماء حسنای الهی برای رفع هر مشکل و گرفتاری

علاّمه طباطبائی فرمودند:

من به هانری کُربن فرانسوی گفتم: آخر این نصاریٰ که عبادت را در کلیسا و در وقت خاص مقیّد کرده‌اند، این بستن راه بشر به سوی پروردگار است. هر بنده‌ای در هر وقت می‌خواهد با خدا خلوت

---

[1] *الکافی*، ج ۵، ص ۵۲۳.

کند، مناجات کند، نماز بخواند و دعا کند؛ حال بگوییم که: صبر کن روز یک‌شنبه بیاید، بعد برو در کلیسا دعا کن! او الآن می‌خواهد با خدا خلوت کند. این نقص در دین شما نیست؟!

گفت: «چرا! نقص است، و من به نقص معترفم.»

گفتم: در اسلام خداوند اسماء حسنایی دارد: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾؛[1] گرفتاری داری، بگو: «ای خدای رحمان!» دشمن آمده بالای سرت و می‌خواهد تو را بکشد، بگو: «ای خدای منتقم، بیا و شرّ دشمن را از سر من بردار!» عاجزی، بگو: «ای خدای قادر، به من قدرت بده!» جاهلی، بگو: «ای خدای علیم!» اینها همه اسماء خدا است دیگر!

ما با این أسماءِ خدا، در هر گرفتاری خدا را می‌خوانیم؛ امّا نصاریٰ أسماء ندارند، فقط أب و ابن و روح‌القدس، سه‌تا خدا دارند، پدر و پسر و جبرائیل، همین! دیگر نه علیم دارند، نه حکیم دارند، نه رحمان دارند، نه رحیم دارند و نه سوای آن. حالا باز هم یهودی‌ها یک رحمان و رحیمی دارند که شما در بعضی از دعاهایشان هم خوانده‌اید،[2] ولی نصاریٰ هیچی! حالا اگر کسی بخواهد به خدا بگوید: بیا به من آب بده! چه بگوید؟ خدای آب‌دهنده نیست، خدای شنوا نیست، خدای علیم نیست! هیچ!

هانری کربن: «در وقت مناجات با خدا *صحیفهٔ سجادیّه* را می‌خوانم و گریه می‌کنم»

ایشان هم گفت: «من معترفم که شریعت نصاریٰ این نقص را دارد.»

گفتم: خب خودت اگر بخواهی دعا کنی، چه می‌کنی؟

گفت: «من هر وقت که بخواهم در دلم با خدا مناجات کنم، صحیفهٔ سجادیّه می‌خوانم و گریه می‌کنم.»[3]

یعنی او اعتراف دارد بر اینکه این شریعت ناقص است و برای اتّصال به پروردگار باید بیایند در دامان شریعت اسلام.

در شریعت اسلام عبادت در مسجد و کعبه و... از نقطهٔ نظر احترام مکان و تطهیر، ثواب بیشتری دارد؛ امّا نه اینکه انحصار داشته باشد و انسان اگر در خانه‌اش عبادت کند، باطل باشد. این نیست! انسان در خانه‌اش عبادت می‌کند و هر وقت هم بخواهد عبادت می‌کند.

پس: «اللَهمَّ أذنتَ لی فی دعائک؛ به من اجازه دادی برای دعا کردن.» پس چه خدای مهربانی است که به انسان اجازه داده است.

حالا از این پنجاه و یک رکعت بگذریم، کسی می‌خواهد بیشتر بخواند، بخواند؛ صد رکعت بخواند، دویست رکعت بخواند، هزار رکعت بخواند. اصلاً شما از اوّل طلوع آفتاب ـ البتّه غیر از آن چند ساعتی که نماز خواندن کراهت دارد، و آن هم حرام نیست؛ موقع طلوع آفتاب، نزدیک غروب آفتاب، بعد از عصر و در وقت ضُحیٰ که آفتاب در بالای آسمان می‌آید، در این چند وقت خاص، نماز خواندن کراهت

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ۱۸۰.

[2] *تورات*، سِفر خروج، ۳٤: ٦؛ سِفر تثنیه، ٤: ۳۱.

[3] *مهر تابان*، ص ۷۷.

دارد[1] ـ در تمام شبانه‌روز مدام بایستید دو رکعت نماز بخوانید و تمام که شد دو رکعت دیگر؛ نه نماز حاجت، نه نماز توبه، نه نماز زیارت، بلکه همین‌طوری نماز بخوانید، این خیلی کار خوبی است. و این نماز هم مستحبّ است، چون عبادت است و عبادت هم بدون استحباب نمی‌شود.

الصّلاةُ خَيرُ مَوضوعٍ، فمن شاءَ استقلَّ ومن شاءَ استكثَر؛[2] «بهترین چیزی که در اسلام قرار داده شده است، نماز است؛ هر کسی می‌خواهد کمتر و هر کسی می‌خواهد بیشتر بخواند.»

یعنی ای بنده‌ای که پنجاه و یک رکعت نمازت را خواندی، باز هم دلت می‌خواهد نماز بخوانی؟! خُب بیا بخوان! هرچه بیشتر می‌خواهی نماز بخوانی، بخوان؛ راه بسته نیست! آن افرادی که من بر آنها واجب کردم که هفده رکعت نماز بخوانند، أضعف مأمومین‌اند.

حکم وجوب فقط هفده رکعت نماز یومیّه، به جهت مراعات أضعف النّاس

مستحب است وقتی امام نماز می‌خواند، ملاحظهٔ مأمومین را بکند. اگر مأمومین افراد جوان و رشید و باطاقت هستند، سوره‌های بلند بخواند؛ اگر نه، در آنها ضعیف هست، کمتر، کمتر، کمتر کند؛ اگر یک پیرزنی هست که اصلاً نمی‌تواند رکوع کند، امام هم باید به ذکر واحد رکوع و یا به یک ذکر کوتاه سجده اکتفا کند، و سوره‌های بلند نخواند و دو آیه بخواند یا سوره‌های کوچک بخواند.[3]

پیغمبر هر کسی را برای نماز و تعلیم قرآن به جاهایی که مسلمان شده بودند می‌فرستاد، دستور می‌دادند که: «در نماز مراعات اقلّ مأمومین را بکنید!» خود رسول اللّه هم همین‌طور بودند.[4] نمازهایشان همیشه کوتاه نبود، در بعضی اوقات چون مأمومین افرادی قوی و با نشاط بودند و با سوره‌های طویل هم با پیغمبر می‌آمدند، نمازهای طویل می‌خواندند؛ ولی اگر یک نفر ضعیف در آنها بود، دیگر ملاحظهٔ آن افراد را

---

[1] *تذكرة الفقهاء*، ج ۲، ص ۳۳۳:
«مسألة ٤٥: الأوقات المكروهة لابتداء النّوافل فيها خمسة:
أ. عند طلوع الشّمس إلَى ارتفاعها، ب. عند غروبها، ج. عند قيامها وسط النّهار إلىٰ أن‌تزول، إلّا يوم الجمعة، د. بعد صلاة الصّبح إلىٰ طلوع الشمس، هـ. بعد العصر حتّى تَغرُبَ الشّمس.»

[2] *مكارم الأخلاق*، ص ٤٧٢؛ *بحار الأنوار*، ج ٧٩، ص ٣٠٨.

[3] *وسائل الشيعة*، ج ٨، ص ٤١٩، باب ٦٩.

[4] *همان*، ص ٤٢٠:
«عن أبی‌عبدالله علیه السّلام قال: "و كان مُعاذٌ يَؤُمّ فی مسجدٍ علىٰ عَهد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، و يُطيلُ القراءةَ؛ و إنّهُ مَرَّ به رجلٌ فافتَتَحَ سورةً طويلةً فقَرَأَ الرّجلُ لنفسِه و صَلّىٰ، ثمّ رَكِبَ راحِلتَه فبَلَغَ ذَلک رسولَ الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، فبعَثَ إلىٰ مُعاذٍ فقال:
يا مُعاذُ، إيّاکَ أن تكونَ فَتّانًا؛ عليک بـ ﴿وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا﴾ و ذَواتِها!"
و قال: "و إنّ النبیَّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كانَ ذاتَ يَومٍ يَؤُمُّ أصحابَه فيَسمَعُ بُكاءَ الصَّبیِّ، فيُخفِّفُ الصّلاة."»

نمی‌کردند، بلکه ملاحظهٔ أضعف را می‌کردند.

حالا که مطلب از این قرار است، این هفده رکعت را هم ـ عیناً مانند نماز جماعت ـ که خداوند واجب کرده، ملاحظهٔ اضعف ناس را کرده است؛ و امّا بقیّهٔ ناس همیشه می‌توانند نماز بخوانند، و بهترین چیز هم نماز است دیگر!

از عارفی پرسیدند: تو چه‌کار می‌کنی؟ گفت:

هر وقت که بخواهم من با خدا صحبت کنم، نماز می‌خوانم؛ و هر وقت که دلم بخواهد او با من صحبت کند، قرآن می‌خوانم.

و خیلی هم لطیف گفته است! چون نمازی که انسان می‌خواند، انسان با خدا صحبت می‌کند: خدایا! شکلت چنین است، قدّت این‌طور است، قامتت این‌طور است، تبسّمت این‌طور است! مگر این حمدهایی که ما برای خدا می‌کنیم، غیر از این تعریفات است؟! منتها به نحو أعلیٰ و أتمّ؛ ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ*ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾[1]... . و وقتی که انسان بخواهد خدا با او صحبت کند، کلام خدا که در جان و روح انسان می‌نشیند، همان قرآن است.

إنّ صَلاتَنا ذِكرٌ و دعاءٌ و قُرآن؛[2] «ترکیب نماز از ذکر و دعا و قرآن است.»

می‌گویند که: اگر انسان فلان ذکر را در نماز بگوید، صورت نمازی از بین می‌رود؛ مثلاً اگر بعد از اینکه انسان حمد و سوره را خواند، دلش بخواهد صدتا لاإلهإلّاالله بگوید و بعد به رکوع برود، یا در رکوع که رفت هزار بار استغفار بکند و سر بردارد، می‌گویند: صورت نماز از بین می‌رود، صورت نماز باید محفوظ باشد!

صورت نماز کجاست؟! چه کسی صورت نماز را معیّن کرده است؟! در کدام آیه و روایتی برای نماز صورتی معیّن شده است، تا اینکه ما اعمالمان را طبق آن صورت، کم‌وبیش کنیم؟! صورت نماز همین است که انسان رو به خدا بایستد، و روایت است:

إنّ صلاتَنا ذكرٌ و دعاءٌ و قرآن؛ «صلات ما از ذکر و دعا و قرآن ترکیب شده است.»

شما هر جای نماز که بخواهید قرآن بخوانید و ذکر بگویید و دعا کنید، جزء نماز است؛ بنابراین حمد و سوره را که خواندید، صدتا لا إله إلّا الله بگویید و بعد به رکوع بروید! وقتی به رکوع رفتید، هزارتا استغفار یا هزارتا سبحانَ الله بگویید و سربردارید! وقتی سر برداشتید صدتا لا إله إلّا الله بگویید و بعد به سجده بروید! به سجده که رفتید هزار بار سبحانَ ربّیَ الأعلیٰ و بحمده بگویید و سربردارید! این نماز است!

معنای نماز این نیست که از اوّل تا آخرش پنج دقیقه طول بکشد؛ یک نماز دو ساعت طول می‌کشد، یکی سه ساعت طول می‌کشد، یکی چهار ساعت طول می‌کشد. مثلاً نمازهایی که اصحاب می‌خواندند

---

[1] سوره فاتحه (۱) آیه ۲ و ۳.

[2] *عوالی اللئالی*، ج ۳، ص ۸۵: «قال رسول الله: "إنّما [الصّلاة] هی التّکبیرُ و التّسبیحُ و قراءةُ القرآن."»

با سوره‌های طویل، سورهٔ مریم، سورهٔ کهف، سورهٔ بقره و... و یا همین نمازهایی که در شب‌های ماه رمضان وارد است که انسان در نماز یک ختم قرآن بکند،[1] معنایش این نیست که انسان مدام قرآن را خارج از نماز بخواند؛ انسان باید قرآن را در نماز بخواند.

اهمّیت و لزوم تلاوت قرآن در نماز

اصلاً اصل وضع قرائت قرآن، در نماز است. مسلمان‌های زمان پیغمبر وقتی می‌گفتند: «برو قرآن بخوان؛ اِقرَإِ القرآن» یعنی برو نماز بخوان.[2] قرآن خواندن یعنی نماز خواندن.

آن‌وقت در هر رکعت از نمازی که انسان می‌خواند، اوّل یك تعریفی از پروردگار می‌کند و سلام و علیکی می‌کند که آن سلام و علیك، سوره حمد است و بعد شروع می‌کند به قرآن خواندن. بعد از اینکه به سجده افتاد و دعا کرد و بعد سر از سجده برداشت دومرتبه در خلال نماز، یك سلام و علیکی می‌کند و یك تحمید ـبهترین تحمید سوره حمد است، که دو مرتبه هم بر پیغمبر نازل شده است[3] و لذا او را مثانی می‌گویند، و سبع‌المثانی[4] روی همین اعتبار است ـ و بعد از اینکه حمد را خواند ـ که در هر نمازی باید حمد باشد؛ لا صلاةَ إلّا بفاتحةِ الکتاب[5] ـ دیگر بروید سوی قرآن، هرچه دلتان می‌خواهد قرآن بخوانید، یك جزء، دو جزء، هر چه دلتان می‌خواهد؛ این شد خواندن قرآن در حال نماز. در آیهٔ مبارکه می‌فرماید: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا﴾،[6] نماز را از اوّل ظهر بجا بیاور تا نیمه‌های شب که شب تاریك می‌شود؛ کنایه است از نماز در زوال ظهر و عصر و مغرب و عشاء. ﴿وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ﴾ یعنی نماز صبح را هم بجا بیاورید. اصلاً اسم نماز صبح در قرآن به‌عنوان ﴿وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ﴾ است، یعنی قرآنی که در موقع فجر خوانده می‌شود. و این قرآنُ الفجر کان مشهودًا لملائكةِ شب و روز، هم ملائكهٔ شب که می‌خواهند بروند بالا و هم ملائكهٔ روز که می‌خواهند بیایند پایین، هر دو دسته ملائکه در اوّل اذان صبح این قرآن فجر مؤمن را

---

[1] *المغنی*، ج ۱، ص ۸۰۲:
«قال الفضل بن زیاد: سألت أباعبداللَه علیه‌السّلام فقلت: أختِم القرآن أجعَله فی الوتر أو فی التراویح؟ قال: "اِجعَله فی التراویح...".»

[2] ۲ جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۱۸۰.

[3] *الکشّاف*، ج ۱، ص ۱؛ *تفسیر بیان السعادة*، ج ۱، ص ۲۳.

[4] *عیون أخبار الرضا* علیه السّلام، ج ۱، ص ۳۰۱؛ *تهذیب الأحکام*، ج ۲، ص ۲۸۹.

[5] *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۱۹۶.

[6] سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸.

مصاحبت می‌کنند.[1] پس در قرآن، ﴿وَقُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ﴾ به نماز گفته شده است.

مهجور نمودن قرآن با اکتفا به قرائت سورهٔ توحید در نماز

و ببینید ما چقدر دور افتادیم، چقدر! نمازهای ما منحصر شده است به ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾، و قرآن متروک شده است؛ درحالتی‌که باید در نماز قرآن خواند و سوره‌های مختلف خواند، قرآن باید در نماز خوانده بشود. حضرت رضا علیه السّلام می‌فرماید:

أُمِرَ النّاسُ بِالقِراءَةِ فِی الصَّلاةِ لِئَلّایکونَ القُرآنُ مَهجورا؛[2] «مردم مأمور شدند که قرآن را در نماز بخوانند تا کتاب خدا مهجور نشود.»

یعنی دائماً هر کس در ذهنش تمام قرآن را داشته باشد. الآن اگر از میان ما قرآن‌های روی زمین را برچیند، ما چقدر قرآن داریم؟ هیچ! قرآنمان فقط سورهٔ حمد و ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ و خیلی هم بیاییم بالا ﴿إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ﴾ و اینها است، و بیش از این نیست. مراد از «ما قرآن داریم»، قرآن چاپی نیست، قرآن سینه‌ای است:

﴿بَلْ هُوَ ءَايَٰتٌۢ بَيِّنَٰتٌ فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ﴾؛[3] «قرآن آیات بیّنات است در سینه‌های آن کسانی که صاحب علم‌اند.»

هر کس به هر مقداری از قرآن در سینه داشته باشد، آن مقدار قرآن دارد، و الاّ ندارد. در زمان پیغمبر وقتی می‌گفتند فلان کس سورهٔ بقره را از قرآن دارد، یعنی سورهٔ بقره را می‌تواند بخواند؛ فلان کس دو جزء از قرآن را دارد، فلان کس سورهٔ مریم را دارد، فلان کس سورهٔ یسٓ را دارد، فلان کس همهٔ قرآن را دارد! که اینها در خود زمان رسول خدا چند نفر بیشتر نبودند، فقط امیرالمؤمنین[4] و ابن‌مسعود و أُبیّ

---

[1] *الکافی*، ج ۳، ص ۲۸۲:
«عن إسحاقَ بنِ عَمّارٍ قالَ: قُلتُ لأبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام: أخبِرنی بأفضَلِ المواقیتِ فی صلاةِ الفجرِ. فقال: "مع طلوعِ الفَجرِ! إنَّ اللهَ عزّوجلّ یقولُ: ﴿وَقُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾؛ یَعنی صلاةَ الفجرِ تَشهَدُهُ مَلائِکَةُ اللَّیلِ و مَلائِکَةُ النَّهارِ؛ فَإذا صَلَّی العَبدُ الصُّبحَ مع طُلوعِ الفَجرِ أُثبِتَت له مَرَّتَینِ، أثبَتَها ملائِکة اللَّیلِ و ملائِکة النَّهار."»

[2] من لا یحضره *الفقیه*، ج ۱، ص ۳۱۰.

[3] سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۹.

[4] *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*، ج ۲، ص ۸۰۲:
«قالَ أبانٌ عَن سُلَیمٍ، قالَ: جَلَستُ إلیٰ عَلِیٍّ علیه‌السّلام بِالکوفَةِ فی المَسجِدِ و النّاسُ حَولَهُ، فَقالَ علیه‌السّلام: "سَلونی قَبلَ أن تَفقِدونی! سَلونی عَن کِتابِ اللهِ! فَوَاللهِ ما نَزَلَت آیَةٌ مِن کِتابِ اللهِ إلّا و قَد أقرَأنیها رَسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم و عَلَّمَنی تَأویلَها!"
فَقالَ ابنُ‌الکَوّاءِ: فَما کانَ یَنزِلُ عَلَیهِ و أنتَ غائِبٌ؟
فَقالَ علیه‌السّلام: "بَلیٰ، یَحفَظُ عَلَیَّ مَا غِبتُ عَنهُ، فَإذا قَدِمتُ عَلَیهِ قالَ صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم لی: [یا عَلِیُّ] أنزَلَ اللهُ بَعدَکَ کَذا و کَذا فَیُقرِئُنیهِ، و تَأویلُهُ کَذا و کَذا فَیُعَلِّمُنیه."»

بن کعب بودند،[1] و همین؛ در درجهٔ اوّل همین‌ها بودند و دیگر کسی تمام قرآن را نداشت.

عُمَر بعد از اینکه خلیفه شد، باید در نمازها قرآن می‌خواند؛ او ده سال طول کشید تا سوره بقره را حفظ کند![2] و حساب کرده‌اند که اگر همهٔ قرآن را می‌خواست حفظ کند صد و پنجاه سال طول می‌کشید، چون ده سال طول کشید تا سورهٔ بقره را حفظ کند.

قرائت قرآن در نماز ار روی مصحف

خب بیاییم سر مطلب، اینکه بایستی انسان قرآن را در نماز بخواند و سوره‌های مختلف بخواند و از هر جای قرآن هم که می‌خواهد بخواند و اگر هم احیاناً حفظ نیست از روی قرآن بخواند. قرآن خواندن انسان در نماز از روی مصحف اشکال ندارد و نماز هم صحیح است؛ خواه در نماز واجب باشد و خواه در نمازهای نافله. و آن بهتر است از اینکه انسان فقط به ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ اکتفا کند؛ اکتفا کردن به ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ ترک قرآن است! انسان قرآن را اصلاً انداخته دور و ترک کرده است!

در روایت داریم ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ در شبانه روز من‌حیث‌المجموع ترک نشود،[3] یک بار، دو بار انسان در نمازهای مستحب یا واجب بخواند، امّا اگر فضیلت ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ به جایی بکشد که موجب هجران قرآن شود، این اشکال دارد. اشکال خیلی مهمی است و اینجا خیلی بحث‌هایی است که إن‌شاءاللَه به خواست خدا در همین مجلّدات نور ملکوت قرآن، ما کم و بیش البتّه به مقداری که قدری راه‌گشا باشد ذکر کردیم.[4]

قرآن خواندن، کلام خداست دیگر! شما می‌روید پیش محبوبه، یک وقت شما دوست دارید با او صحبت کنید؛ یک وقت صحبتت را کردی، بعد حالا دوست داری او با شما صحبت کند! هر وقت انسان می‌خواهد با محبوب علی‌الاطلاق صحبت کند، نماز بخواند؛ و هر وقتی می‌خواهد محبوب علی‌الاطلاق با انسان صحبت کند، قرآن بخواند. تحقیقاً مطلب همین‌طور است!

عشق حقیقی است مجازی مگیر *** این دم شیر است به بازی نگیر

إذن تکوینی خداوند به انسان‌ها در دعا نمودن

«اللَهمَّ أذِنتَ لی فی دُعائِکَ و مَسألَتِک» إذن تشریعی که معلوم شد. إذن تکوینی هم یعنی اصلاً

---

[1] *السنن الکبری*، ج ۵، ص ۹؛ *تفسیر الصافی*، ج ۱، ص ٥٤؛ *تفسیر المیزان*، ج ۱۲، ص ۱۲۰.

[2] *تاریخ الإسلام*، ج ۳، ص ٢٦٧:

«قال ابن‌عمر: تعلّم عمر البقرة فی اثنتی‌عشرة سنة، فلمّا تعلّمها نحر جزورًا.»

[3] *الکافی*، ج ۲، ص ٦٢٢:

«عن أبی‌عبدِاللَهِ علیه‌السّلام قالَ: "من مَضیٰ به یومٌ واحِدٌ فَصَلّیٰ فیهِ بِخَمسِ صَلَواتٍ و لَم یَقرَأ فیها بِـ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾، قیلَ له: یا عَبدَ اللَهِ لَستَ مِنَ المُصَلّین."»

[4] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ٢٤٥ ـ ٣٣١.

خداوند وجود ما را محتاج قرار داده است، محتاج در اصل وجود، در سلول‌های وجود، در شراشر وجود، در بدن، در نفس، در روح؛ ذات ما نیاز است و احتیاج!

این هوایی که الآن شما دارید تنفّس می‌کنید، قدری جلویش را ببندند، چه می‌شود؟! خدا رحمت کند حاج هادی ما را، حاج هادی ابهری ـ ماه رمضان است، یادی از او کنیم ـ می‌گفت: «من جلوی یکی از ماشین‌های باری، پهلوی شوفر نشسته بودم و می‌خواستم بروم ابهر، و یکی از این ژاندارم‌ها هم پهلوی من همان جلو نشسته بود. نزدیک کرج، این ماشین چپ شد و افتادیم و دیگر ما داشتیم آن زیر خفه می‌شدیم، یعنی له شدیم و راه تنفّس بسته شده و کار تمام شده بود.» می‌گفت: «من در آن‌وقت فهمیدم که این نسیم معنایش چیست و چه نعمتی است! اگر چند لحظه نسیم به ما نرسیده بود و ما را بیرون نکشیده بودند، ما از نفس نکشیدن مرده بودیم، من می‌فهمم که معنی نسیم چیست و چه قِسم حیات‌بخش است!» می‌گفت: «آن ژاندارم هم که پهلوی من نشسته بود، آن هم مدام می‌گفت: ای مردم، من ژاندارمم! و خودش را معرّفی می‌کرد. من به او گفتم: اینجا ژاندارمی به دردت نمی‌خورد!» بله، می‌گفت: «ما در آن تصادف ماشین فهمیدیم این معنی نسیم چیست.»

نعمت بزرگ دفع مزاج

من یک مرتبه به یکی از اطبّاء گفتم: آقا شما نعمت ادرار کردن را می‌دانید؟ او خندید و گفت: آقا چه گفتید؟ گفتم: این اداری که می‌آید، یک مسئله‌ای است که ما اصلاً به هیچ حسابی آن را نعمت نمی‌دانیم! وقتی می‌گوییم آقا برو ادرار کن! می‌گوید: خب باشد! ولی اصلاً ما برای خودمان و یا برای فامیل، ادرار کردن را نعمت نمی‌دانیم! اصلاً اگر به ما بگویند که شما بنشین و تمام نعمت‌های خدا را بشمار! اگر ده سال هم بشمارید، آیا ادرار کردن را نعمت می‌دانید؟ بله؟! امّا اگر راه این بول بسته شد و غدد پروستات ورم کرد و ادرار بیرون نیامد، این کلیه همین‌طور آب را می‌دهد و در مثانه جمع می‌شود و فشار می‌آورد و همین‌طور فشار می‌آورد تا یک‌دفعه درد می‌گیرد! این بیچاره مریض چه کار می‌تواند بکند؟! او چون خودش دکتر بود می‌فهمید! گفتم: ببینید چه دردی عارض می‌شود! افرادی که به این مبتلا شوند، در اطاق از این طرف به آن طرف، مثل گنجشک خودشان را به دیوار می‌زنند، سرشان را به دیوار می‌زنند، آجر را برمی‌دارند و از شدّت درد بر شکمشان می‌کوبند، از شدّت درد! ادرار کردن را چه کسی نعمت می‌داند؟ کسی که به آن درد مبتلا شود. اصلاً ما به این درد مبتلا نشدیم تا ادرار را جزءِ نعمت‌ها بدانیم!

ادرار می‌دانید چیست؟ ادرار یعنی خارج شدن مواد کثیف و زائد و سمومات از بدن. حالا از این مسئلهٔ حصر ادرار و اینها بگذریم، اگر این سمومات در بدن می‌ماند، تمام بدن را سمّ می‌گرفت؛ ادرار سمّ است دیگر. خداوند مواد مفید غذایی را که انسان خورده است می‌گیرد و بعداً مواد کثیف و مضر و سمومات را خارج می‌کند. و اگر ادرار خارج نمی‌شد و این سمومات در بدن می‌ماند، چطور می‌شد؟ و اگر غائطی که انسان می‌کند، خارج نمی‌شد، چطور می‌شد؟ آن کسانی که به سرطان روده مبتلا هستند و غائط خارج نمی‌شود، آنها در هر لحظه آرزوی مرگ می‌کنند! چون این مانده و خارج نمی‌شود! این سمومات خارج نمی‌شود، یا ادرار خارج نمی‌شود، یا آن خارج نمی‌شود!

توجّه به خدا حتّی در وقت تخلّی

می‌دانید معنای این چیست؟ معنایش این است که حضرت صادق به انسان می‌گوید: وقتی مستراح می‌روی و ادرار می‌کنی و چشمت به ادرار یا به غائط می‌افتد بگو:

اَلحَمْد لِلَّه الّذی أماطَ عَنّی الأذیٰ و هَنَّأنی طعامی و شرابی و عافانی مِن البَلویٰ.[1]

این مردی است که به رمز مطلب رسیده و نبض دستش است. چقدر قشنگ می‌گوید:

«اَلحَمدُ لِلَهِ الّذی أماطَ عَنّی الأذیٰ»؛ حمد اختصاص به آن خدا دارد که این أذیٰ را از من خارج کرد! أذیٰ چه تعبیر لطیفی است! نمی‌گوید کثافت، نمی‌گوید نجاست، نمی‌گوید سمومات؛ می‌گوید: چیزی که موجب اذیّت است! موجب اذیّت یعنی موجب خستگی، ناراحتی و دغدغه. یک عبارت خیلی جامعی است. اگر این أذیٰ خارج نمی‌شد، چه می‌شد؟ فکر کنید، درست فکر کنید!

«و هَنَّأنی طَعامی و شَرابی»؛ این کثافاتی که خارج می‌شود اصلش چه بوده؟ طعام و شراب بوده است دیگر، یا غذا بوده یا آشامیدنی. او را بر من گوارا کرد و جوهرهٔ بدن شد؛ فکر شد، اندیشه شد، علم شد، ترقّی شد، کمال شد.

«عافانی من البَلویٰ»؛ آنها را جزء بدن کرد و این سمومات را هم خارج کرد؛ در نتیجه من را از همهٔ مرض‌ها و عوارض به عافیت درآورد. اگر خداوند آنها را بر من گوارا می‌کرد، و در ردیف آن و به اضافهٔ او، مرا هم مبتلای به بلوا می‌کرد، چه می‌شد؟! و اگر مرا مبتلای به بلوا می‌کرد و آنها را هم در بدن من هنیئ و گوارا نمی‌کرد، چه می‌شود؟!

پس انسان در مُستراح هم می‌رود باید متذکّر به ذکر خدا باشد!

---

[1] *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۲۹.